

تصوف در افغانستان

یحیی حسینی *

اشاره

اگر با دقت به نقشه آسیا بنگریم، در قلب آن به نام سرزمینی بر می‌خوریم که امروزه آن را افغانستان می‌نامند؛ سرزمینی کهن و باستانی با سابقه‌ای که به پیش از ظهور زرتشت باز می‌گردد.

افغانستان قسمت اعظم خراسان بزرگ را شامل می‌شده است. با مرور نامهای شهرهای بزرگ خراسان قدیم مانند بلخ، هرات، کابل، جوزجان، تخار، سمنگان و بدخشان پی می‌بریم این نامها اکنون در حوزه جغرافیایی افغانستان قرار دارد.

متأسفانه در طول چند قری که از تشکیل حوزه سیاسی - جغرافیایی افغانستان می‌گذرد؛ این کشور تاریخ پردرد و رنجی را پشت سر گذاشته است که به طور محسوسی درصد از بین بردن افتخار و سربلندی تاریخ این مرز و بوم بوده است. در این نوشتار سعی شده تا حد توانایی نویسنده به گوشه‌ای از تاریخ تصوف در افغانستان پرداخته شود.

با مراجعه به متون کهن تاریخی و تورق و دقت در آنها به این نکته مهم پی می‌بریم که سرزمین فعلی افغانستان که روزگاری جزو ایران بزرگ محسوب می‌شده، خاستگاه کسانی است که در تصوف و عرفان نقش قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند. از آن میان، می‌توان به نام بزرگانی چون مولانا جلال‌الدین بلخی، ابراهیم ادهم، سنایی غزنوی، شقیق بلخی، خواجه عبدالله انصاری و خواجه‌احمد چشتیه اشاره کرد.

اصطلاح «خراسان بزرگ» که بخش قابل توجهی از ولایات شرقی را در برمی گرفته است، پس از اسلام متداول شد، به طوری که اعراب مسلمان، خراسان را واحد مستقل و کشوری جداگانه به شمار می آوردند.^۱

لسترنج حدود خراسان را که در عصر اسلامی از نظر وسعت محدودتر شده بود چنین توصیف می کند:

ابتدا بر تمام ایالات اسلامی که در سمت خاور کویر لوت تا کوههای هند واقع است اطلاق می شد و به این ترتیب تمام بلاد ماوراءالنهر را در شمال خاوری به استثنای سیستان و قهستان در جنوب شامل می گردید. ولی بعدها این حدود هم دقیق تر و کوچک تر گردید تا آنجا که می توان گفت خراسان از سمت شمال خاوری از رود جیحون به آن طرف را شامل نمی شد، ولی همچنان تمام ارتفاعات ماورای هرات را در برداشت که اکنون شمال باختری افغانستان است. در عین حال بلادی که در منطقه علیای رود جیحون یعنی در ناحیه پامیر واقع بودند، جزو خراسان یعنی داخل در حدود آن ایالت محسوب می شدند.^۲

یاقوت حموی در معرفی ولایت خراسان می نویسد:

ابتدای حدود آن از سمت عراق از آذازوار، شهر مرکزی جوین و بیهق است و پایان حدودش از سمت هند، طخارستان و غزنه و سجستان و کرمان است و اینها حدود خراسان است.^۳

بنابراین، خراسان سرزمینی وسیع بوده که تقریباً تمام افغانستان امروزی، بخشهای جنوبی ترکمنستان از جمله مرو و نیمه شرقی ایران تا محدوده سیستان را شامل می شده است.

جریان شناسی تصوف در افغانستان و طاعات فرنگی

تصوف با جذابیت خاصی که دارد، از شاخ و برگ فراوانی هم برخوردار است. شاید نتوان تعداد دقیق فرق صوفیه را برشمرد. علت فراوانی فرق صوفیه را هم می توان به این دلیل دانست که از همان آغاز تصوف به علل مختلف، سیر و سلوک عرفانی با شیوه ها و روشهای گوناگون انجام پذیرفته است که این شیوه ها و سلیقه ها به عنوان طریقت یا سلسله، شناخته شده اند. در ذیل به برخی از سلسله های مهم عرفان و تصوف اسلامی اشاره می شود.^۴

سلسله قادریه

این سلسله منسوب به عبدالقادر گیلانی (م ۵۶۲ق) ملقب به قطب الاعظم است. پیروان این مکتب وحدت وجودی هستند و به محبت و خدمت شهرت دارند. اگر چه در اصل از بین حنابله برخاسته اند، تا حدود زیادی اهل تسامح و مسامحه بودند. در این طریقت به حفظ سنت و شعائر تاکید می شود و این طریقت در سراسر بلاد اسلامی منتشر شده است.

طهر

سلسله رفاعیه

منسوب به ابوالعباس سیدی احمد رفاعی بصری (م ۵۷۸ق) است که سلسله شیوخ آن به ۱۰۰۰ نفر کرخی می‌رسد. پیروان این طریقت جهانگرد و خانه به دوش و در کار ریاضت و تربیت و ترتیب ذکر، تندروتر از قادریه‌اند.

سلسله بدویه

منسوب است به سیدی احمد البدوی (م ۶۷۵ق) که آنان را احمدیه نیز می‌نامند. سلسله بدوی در مصر انتشار زیادی پیدا کرد. در یکی از جنگهای صلیبی که سن لویی به مصر حمله کرد، پیروان این سلسله مسلمانان را به جنگ با مسیحیان تشویق می‌کردند. اما بی‌بند و باری و میگساری آنها بعدها از اسباب عدم توجه عامه مسلمانان به آنها شد.

سلسله سهروردیه

منسوب به شهاب‌الدین عمر بن عبدالله سهروردی (م ۳۲۲ق) است که در تصوف طریقه‌ای معتدل داشت. وی عمل به فرائض دین را مقدمه وصول به حقیقت می‌شمرد. سلسله‌های جلالیه، جمالیه، زینیه، خلوتیه و شعبه‌های متعدد و مختلف آن در آسیای صغیر و روشنی‌در افغانستان، از طریق سهروردیه نشأت یافته‌اند. زکریای مولتانی، این طریقت را در هند رواج داد و پیروانی یافت.

سلسله شاذلیه

منسوب به ابوالحسن شاذلی (م ۵۶۶ق) است. رعایت پنج اصل خوف ظاهری و باطنی، پیروی از سنت، عدم اعتنا به خلق، تسلیم و رضا، توکل در شادی و محنت، پایه اعتقادی این طریقت است. این سلسله در مصر و مغرب و بلاد عثمانی قدیم اعتبار تمام کسب کرده است. سلسله‌های جوهریه، وفاییه، مکیه، هاشمیه، عقیفیه، قاسمیه و خواتریه در مصر و سلسله‌هایی مثل شیخیه، ناصریه، حبیبیه و یوسفیه در مغرب، از آن منشعب شده‌اند.

سلسله نقشبندیه

منسوب به خواجه بهاء‌الدین محمد نقشبند (م ۷۹۲ق) است. نقشبندیه خود شاخه‌ای منشعب از سلسله خواجگان بوده‌اند که منسوب به خواجه احمد عطاسیوی، معروف به حضرت ترکستان، بوده است. بعدها این سلسله در هند، مخصوصاً در دوره اقتدار مغول هند، نفوذ داشت. پیروان این طریقت در آغاز طرفدار زهد و فقر و سادگی بودند و اندیشه وحدت وجودی داشتند، اما بعدها برخی از آنان به مدح‌گویی و مال‌اندوزی روی آوردند.

سلسله چشتیه

این سلسله را معین‌الدین چشتی (م ۶۳۳ق) به وجود آورد. شیخ فریدالدین شکرگنج (م ۶۷۰ق) و شیخ نظام‌الدین اولیا (م ۷۲۵ق) از اخلاف وی هستند.

سلسله شطاریه

منسوب به عبدالله شطار (م بین ۸۱۸ و ۸۳۲ق) است. سخنان او یادآور سخنان بایزید و حلاج است. این طریقه در سوماترا و جاوه نیز پیروانی دارد.

سلسله مولویه

منسوب به جلال‌الدین محمد بلخی رومی، معروف به مولوی (م ۶۷۲ق) است و دو فرقه پوست‌نشینان و ارشادیه از آن برخاسته‌اند. پیروان این طریقت، معتقد به وحدت وجود هستند و توجه به وجد و سماع، قول و ترانه از مختصات این طریقت است. مولویه در عهد دولت عثمانیها کسب نفوذ کردند و بعد از روی کار آمدن جمهوری ترکیه نفوذ خود را از دست دادند و اکنون فقط در حلب و بعضی بلاد کوچک باقی‌اند.

سلسله بکتاشیه

منسوب به حاجی بکتاش ولی (م ۷۳۸ق) است. این طریقت در حدود قرن هشتم هجری پیدا شد و در ترکیه در روزگار سلاطین عثمانی رواج یافت. در آداب و عقاید این فرقه، هم صبغه تشیع و هم نوعی گرایش به تاویل و مسامحه دیده می‌شود. بعضی آداب و رسوم هم از تأثیر و تقلید نصارا در بین آنها رواج یافته است. کلاه سفید، احترام به ادیان، مبارزه با ظلم، از خصوصیات آنان است.

سلسله نعمت‌اللهیه

منسوب به شاه نعمت‌الله ولی (م ۸۳۵ق) است. عقیده به وحدت وجود افراطی از مختصات این طریقت است. چند طریقه از این سلسله منشعب شده است که در ایران پیروانی دارد.

سلسله ذهبیه

منسوب به میرعبدالله برزش‌آبادی است. طریقه او از طریقت کبرویه جدا شده است و تا حدی رنگ غلو دارد و مانند سلسله نعمت‌اللهیه به تشیع منسوب است.

با تأمل در جریانها و سلسله‌های صوفی‌گری فوق در می‌یابیم که افغانستان به عنوان بخش عظیمی از خراسان بزرگ یکی از میراث‌داران جریان جذاب تصوف بوده و هست. با نگاهی به مکان نشو و نمای بزرگان صوفیه در خواهیم یافت که بسیاری از ایشان در همان محدوده فرهنگ پرور خراسان پرورش یافته‌اند. بزرگانی مانند ابراهیم ادهم،^۵ شقیق بلخی،^۶ حاتم اصم،^۷ احمد خضرویه^۸ و خواجه عبدالله انصاری^۹ از آن جمله‌اند. به عبارت دیگر، تصوف در افغانستان امروزی فرزند خلف همان تصوف در خراسان بزرگ است.

برای بررسی تصوف در افغانستان بجاست به جایگاه اجتماعی صوفیه در این سرزمین اشاره‌ای داشته باشیم.

طهری

سال چهارم - شماره ۱۶ - زمستان ۱۳۸۴

در جامعه سنتی افغانستان و در تقسیم‌بندی ساختار طبقاتی آن، هنگامی که به نام صوفی که معمولاً با عنوان پیر یا عارف خوانده می‌شود برمی‌خوریم، می‌بینیم که مردم بر طبق باور عمومی آن را از طبقه روحانی به شمار می‌آورند. پیر یا عارف به آن علت به درجه تقدس نائل شده که در پی دستیابی به تقرب به خداوند است و غالباً به یکی از فرق صوفیه تعلق دارد.

فرق صوفیه جایگاه و نقش والایی در تاریخ افغانستان مخصوصاً در نهضت مقاومت این کشور داراست.^{۱۰} تصوف در این کشور در سه فرقه نقشبندیه، قادریه و چشتیه^{۱۱} متجلی شده است که در بین طبقات متوسط شهرها و اطراف شهرها نفوذ دارد. کابل و هرات دو مرکز بربر^{۱۲}، تصوف‌اند، اما تمام شمال کشور و ناحیه قندهار از این مکتب تاثیر پذیرفته‌اند.

در تصوف هر مریدی برای اینکه به شناخت حق نائل آید، به انجام اعمال روحانی نیاز دارد که بر حسب فرق مختلف متفاوت است. این اعمال عموماً عبارت‌اند از اورادی حاوی تکرار یکی از اسمای خدا (ذکر) و اعمالی از این قبیل.

صوفیهای شناخته شده دارای یک زندگی شدیداً روحانی‌اند، ولی تظاهر به آن نمی‌کنند. آنها عموماً در گروههای کوچک و در مکانی دورتر از اغنیا (خانقاه) که غالباً به یک مدرسه متصل است گرد هم می‌آیند و به رهبری پیر خود به ذکر می‌پردازند. از نمونه‌های بارز این عمل در عصر حاضر افغانستان، می‌توان به مجامع صوفیه هرات در کنار مدفن خواجه عبدالله انصاری اشاره کرد.

صوفی در زندگی روزمره خود را به یک نظم فکری مقید کرده است که این نظم فکری بدون آنکه او را از دیگران جدا سازد از دیگران متمایز ساخته است. پیوند میان ادبیات فارسی و تصوف در افغانستان پیوندی بسیار قوی است و این به خصوص به علت وجود نویسندگان محبوبی چون خواجه عبدالله انصاری، جامی و مولوی بلخی است.^{۱۲}

در افغانستان دو نوع تصوف داریم: یکی تصوف سنت‌گرا یا همان رابطه مرید و پیر؛ و نوع دوم متابعات جمعی یک قبیله از یک پیر که معمولاً پیران طریقت را در این نوع به جای مرید، مخلص می‌نامند.

از نکات جالب توجه در افغانستان این است که تصوف در میان قبایل پشتون تبلور سیاسی یافته است، اما در سایر مناطق افغانستان تصوف تأییدی است بر پیروی دقیق از اسلام راستین که این نوع تصوف سنت‌گرا، بی‌چون و چرا برای فقیه و شریعت اسلامی احترامی خاص قائل است و در این موارد بسیار اتفاق می‌افتد که پیر یک عالم دینی نیز هست. دیدگاهی وجود دارد که تصوف سنت‌گرا در افغانستان از تبعات اصلاحات شیخ‌احمد سرهندی (مجدد الف ثانی) و شاه ولی‌الله دهلوی است.

قادریه در افغانستان

مؤسس سلسله قادریه، عبدالقادر گیلانی (قرن ششم) است که در بغداد مدفون است. این فرقه در قرن شانزدهم میلادی در هند مستقر شد و از همان جا برخی از پشتونها را به سوی خود جذب نمود. در میان قبایل پشتون که در افغانستان از اکثریت برخوردارند، فرقه قادریه پیروان بسیاری دارد که رهبری آن به دست خاندان گیلانی است.^{۱۳}

حضرت نقیب صاحب، پدر سید احمد گیلانی، در دهه دوم قرن نوزدهم میلادی در خومه جلال آباد در شرق افغانستان رهبری این فرقه را بر عهده داشت که پس از او رهبری به فرزندش (احمد گیلانی) رسید. ایشان نیز در کنار رهبری فرقه قادریه به کارهای سیاسی و تأسیس حزب محاذ ملی افغانستان پرداخت که این حزب در کنار سایر تنظیمهای جهادی در جنگ علیه روسها نقش فعالی داشت. خاندان گیلانی از اقوام سببی محمد ظاهرشاه می باشند.

نقشبندیه در افغانستان

فرقه نقشبندیه، در میان قبایل پشتون و دیگر مردمان افغانستان از احترام و جایگاه خاصی برخوردار است.

نقشبندیه طریقتی است منسوب به خواجه بهاءالدین محمد نقشبند بخارایی (۷۹۱ - ۷۱۸ ق)، ولی بهاءالدین را نمی توان مؤسس طریقت شمرد، زیرا سنگ بنای این طریقت را خواجهان نهادند. این طریقه و سلوک را خواجه یوسف همدانی (۵۳۵ - ۴۴۰ ق) و خواجه عبدالخالق غجدوانی (م ۵۵۰ ق) بنیان نهاده بودند. خواجه بهاءالدین خود از شاگردان جانشینان خواجه عبدالخالق بوده که محیی و مصلح طریقت خواجهان شد. طریقت نقشبندی در اندک مدتی در ماوراءالنهر و خراسان رواج یافت.

تصوف نقشبندی، سنتی معتدل و میانه رو است که اصول آن را می توان در پیروی از سنت و حفظ آداب شریعت و دوری از بدعت بیان کرد. که در آن نه خلوت است نه عزلت و نه ذکر جهر و نه سماع^{۱۴} همین آسانی و سادگی و اعتدال سلوک نقشبندی یکی از علل رواج آن شد؛ چنان که این طریقه به سرعت از ایالات مسلمان نشین غرب چین و هند تا مصر و شام و از بلخ تا بصره و بغداد انتشار یافت.

از مراکز مهم تجمع نقشبندیان در افغانستان کابل و هرات است. سیدالدین کاشغری و عبدالرحمن جامی این طریقه را در هرات برای اولین بار رواج دادند. در افغانستان این فرقه شعب زیادی پیدا کرده است، ولی دو تمایل آن پررنگ تر است:

۱. شاخه غربی و شمالی کشور؛ (مشهور به خواجه احرار) این شاخه با مهد فرقه یعنی آسیای میانه ارتباط دارد.

طبع

سال چهارم - شماره ۱۶ - زمستان ۱۳۸۴

۱۸۰

۲. شعبه شرق و قندهار: این شعبه مستقیماً به خانواده مجددیها وابسته‌اند.

مجددیها خود را از اولاد شیخ احمد فاروق کابلی می‌دانند که در قرن شانزدهم در جنوب کابل زاده شد و در زمان سلطنت اکبرشاه از سلسله مغولان هند به آن دیار مسافرت نمود و در طریقت صوفیه مشهور گشت. ایشان خود را منسوب به حضرتها^{۱۵} که نسبشان به عمر خطاب می‌رسد می‌دانند. ضمناً گفته می‌شود شیخ احمد سرهندی (ملقب به مجدد الف ثانی) از همین خانواده است و خانواده مجددی نام خود را از لقب همین شخص گرفته است. در قرن نوزدهم میلادی اعضای از این خانواده به کابل بازگشتند و یک مدرسه و خانقاه در شوربازار تأسیس نمودند که بعدها مرکز تأثیرات مهم مذهبی و سیاسی در افغانستان شد.

محمد ظاهرشاه قلعه جواد را در ۱۹۳۶م به این خانواده بخشید و ایشان تا قتل عام خانواده‌شان به وسیله نظام کمونیستی (آوریل ۱۹۷۹م) در آنجا به سر می‌بردند. خانواده مجددی همواره با دربارهای شاهی افغانستان وابستگی داشته‌اند و از طریق خویشاوندی، بیش از پیش با دربار نزدیک و از احترام زیادی برخوردار شدند.

مجددیها به حیث پیرهای پرنفوذ، غیر از کابل به عنوان مرکز اصلی قدرت، چندین مرکز دیگر نیز داشتند. شعبه دیگر این خانواده با لقب حضرت صاحب گازرگاه در هرات قرار دارد که از لحاظ نفوذ سیاسی هرگز به پایه شعبه کابل نمی‌رسد.

با تجاوز شوروی به کشور و شروع جهاد علیه نیروهای متجاوز، احزاب و تنظیمهای اسلامی به تدریج به منظور جهاد با کمونیسم و از پا درآوردن رژیم دست‌نشانده شوروی ایجاد می‌شوند.

در جنبش مقاومت بر ضد تجاوز شوروی (دهه ۸۰) شخصیت‌های روحانی که گاه نماینده فرقه‌ای از فرق صوفیه در افغانستان نیز هستند، مبدل به سران احزاب سیاسی می‌شوند؛ اشخاصی مانند پیرسیداحمد گیلانی، رهبر محاذ ملی، مولوی محمدیونس خالص، رهبر حزب اسلامی، مولوی محمدنبی محمدی، رهبر حرکت انقلاب اسلامی، آقای صبغت‌الله مجددی، رهبر نجات ملی، آقای برهان‌الدین ربانی، استاد سابق فاکولته (دانشکده) شرعیات کابل و رهبر جمعیت اسلامی، آقای عبدالرسول سیاف، استاد سابق فاکولته شرعیات کابل و رهبر اتحاد اسلامی، شیخ محمد آصف قندهاری، رهبر حرکت اسلامی، قاضی وقاد، رهبر شاخه حزب اسلامی، قاضی محمدامین وردک، رهبر بخشی از جنبش اسلامی مقاومت و گلبدین حکمتیار، عضو برجسته و نامدار اخوان المسلمین مصر و رهبر حزب اسلامی. این تنظیمها با مشارکت جانبازانه تمام گروهها و طبقات مردم نقش چشمگیری در شکست شوروی و سرنگونی دولت کمونیستی افغانستان داشتند.

صیغت‌الله مجددی، رهبر تنظیم نجات ملی، از خانواده حضرت شوربازار یا صراحت می‌گوید اولین کسی است که قیام بر ضد رژیم خلقی را در مارس سال ۱۹۷۹م در هرات اعلان نموده و تا آن نظام را سرنگون نساخته از پای ننشسته است. هم اکنون آقای مجددی ریاست مجلس سنای افغانستان را بر عهده دارد.

چشتیه در افغانستان

این فرقه منسوب به خواجه‌ابدال چشتی (م ۳۵۵ق) است و چشت قریه‌ای در هرات است. چشتیه در شبه قاره بیروان زیادی دارد. ۱۶ تجمع چشتیه در حومه هریرود بیشتر به چشم می‌خورد. آنان در چشت شریف دارای مدرسه و کتابخانه خوبی هستند. این فرقه به طور واضحی از دخالت در امور سیاسی پرهیز می‌کند و از نظر سازماندهی داخلی نظم خوبی دارند.

پراکندگی جغرافیایی تصوف

هرات

این شهر دارای پراکندگی و گوناگونی بسیار جالبی از فرق صوفیه است. تعداد زیاد مقابر صوفیه و پیرها (زیارتها) در این شهر گویای این مطلب است که هر کدام برای خود مریدانی کم یا زیاد داشته‌اند. هم اکنون حلقات صوفیه به صورت فعال و پویا و با آزادی کامل مراسم مذهبی خود را انجام می‌دهند. این مراسم عمدتاً در آرامگاه خواجه‌عبدالله انصاری برگزار می‌شود.

شمال

در نواحی اطراف میمنه در فاریاب و قندوز و مزار شریف، گروه‌های بزرگ نقشبندیه حضور دارند.

شرق

ایالات شرقی پشتون‌نشین افغانستان، مخصوصاً وردک، پکتیا، ننگرهار و اقوام کوچ‌نشین، تحت تأثیر قادریه هستند.

جنوب و جنوب‌غربی

در این نواحی به مرکزیت قندهار شاهد پراکندگی و تنوع فرق صوفیه هستیم، ولی حضور نقشبندیه و قادریه در این نواحی در کنار فرق کوچک‌تر پر رنگ‌تر است.

مناطق مرکزی (هزارهجات)

در این مناطق تصوف با سادات رابطه تنگاتنگی دارد. هنگامی که ما بخواهیم اولین نشانه‌های ورود سادات به افغانستان را جست‌وجو کنیم، خواهیم یافت که جدا از ورود سادات

طهر

سال چهارم - شماره ۱۶ - زمستان ۱۳۸۴

۱۸۲

در ایام دشوار امویان و عباسیان و مهاجرت به خراسان، ایشان اغلب بعد از سرکوب قیام سربداران در حد فاصل سالهای ۷۳۷ الی ۷۸۸ قی از سبزوار به سوی دیگر مناطق مهاجرت نموده‌اند. ۱۷ خانواده‌های بزرگ سادات سبزوار در شهرهای بامیان، سنگلاخ، وردک و شمال قندهار اقامت اختیار نمودند. این سادات همچون سید قلندر، سید یخ‌سوز و دیگران اغلب وابسته به شاخه نعمت‌اللهیه از شاخه‌های شیعی تصوف می‌باشند.^{۱۸}

طالبان و تصوف

شاید در نگاه اول به نظر آید که بحث از طالبان و تصوف موضوعی بی‌جا و بی‌مورد می‌نماید، ولی باید گفت جریان طالبان به عنوان یک جریان فکری مطرح در جامعه افغانستان ظهور کرد و حتی به مرحله اجرای حکومتی افکار خود نیز رسید. از شاخصه‌های جریانهای فکری، مخصوصاً با این خصوصیات و آن هم در جامعه سنتی افغانستان، این است که به سادگی طرد و محو نمی‌شوند.

شواهد هم حاکی از آن است که در حال حاضر، جریان میانه‌روی طالبان تحت عنوان حزب خادمان قرآن به صورت رسمی قدم به عرصه سیاسی افغانستان گذاشته است. اما بجاست قبل از آغاز بحث طالبان و تصوف، مختصری به پایگاه فکری و ایدئولوژیک طالبان پرداخته شود. پایگاه ایدئولوژیک طالبان عبارت است از شکل افراطی جنبش دیوبندی. دیوبندیسم در افغانستان از سابقه‌ای طولانی برخوردار است.

فرقه دیوبندی نه به عنوان یک حرکت ارتجاعی، بلکه به مثابه یک جنبش پیشرو در هند سر برآورد و همان‌طور که با حاکمیت غیرمسلمانان می‌جنگید، در اصلاح جامعه اسلامی و متحد کردن آن نیز می‌کوشید. نظریه‌پردازان اصلی آن مولانا قاسم نانوتوی (۱۸۷۷ - ۱۸۳۳ م) و شیخ‌احمد گنگوهی (لکنهویی) بودند که اولین مدرسه‌شان را با شاگردانی کمتر از بیست نفر در سال ۱۸۶۷ م تأسیس نمودند؛ مدرسه‌ای که بعدها نامی جهانی یافت. مؤسسان هدف اصلی تأسیس این مدرسه را تقویت مبانی اسلام بر اساس مذهب حنفی اعلام کردند. نویسنده کتاب *مسلك علماء دیوبند* در این زمینه می‌نویسد:

بزرگان مدرسه دارالعلوم دیوبند، در اعتقادات، ماتریدی مذهب و در فقه حنفی مذهب‌اند و اگرچه تمام سلسله‌های صوفیه و طرق آنها را قبول دارند، طریقه چشتیه را طریقه خود قرار داده‌اند و به طرق نقشبندیه، قادریه و سهروردیه ارادت دارند. آنان شاه ولی‌الله دهلوی را بزرگ طریقت خود می‌دانند و در اصول عقاید از شیخ‌محمد نانوتوی و در فروع از شیخ‌رشیداحمد گنگوهی تقلید می‌کنند.

اما طالبان، همان‌طور که ذکر شد، در آموزه‌های خود راه افراط را در پیش گرفتند بدنه طالبان که اکثریت را در این گروه تشکیل می‌دادند، بر انجام اعمال شریعت به صورت خشک و صوری، بدون در نظر گرفتن لطافتها و ظرایف تصوف تأکید داشتند. ولی به هر حال در دوران طالبان تصوف به حیات خود ادامه داد.

از میان فرق مختلف صوفیه، چشتیه بیشتر از دیگران مورد آزار طالبان قرار گرفت، زیرا مراسم ذکر و تشریفات صوفیانه ایشان همراه با موسیقی و آواز گروهی است که طالبان به علت آنکه اصولاً موسیقی را حرام می‌دانستند، به شدت با انجام مراسم فرقه چشتیه مخالف بودند. پیروان چشتیه در دوران طالبان در خفا و پنهانی مراسم خود را انجام می‌دادند. اما دو فرقه عمده دیگر بدون مشکل خاصی به حیات خود ادامه دادند، حتی نظری وجود دارد که می‌گوید خود ملاعمر، رهبر مذهبی طالبان، از اعضای فرقه نقشبندیه است.

تتمه

آنچه گذشت مختصری از آشنایی با فرق صوفیه در افغانستان معاصر و گوشه‌ای از نقش آنها در بازیهای سیاسی این کشور بود. اکنون نیز کماکان این فرق به حیات خود ادامه می‌دهند و همان پایگاههای سابق را برای خود حفظ کرده‌اند، ولی با گذشت زمان و دخالت عناصر و عوامل جدید در وضعیت سیاسی افغانستان، به نظر می‌آید از نفوذ ایشان کاسته شده است.

نکته قابل توجه و بی‌نظیر در افغانستان، عدم خصومت علمای دینی و رهبران صوفیه با یکدیگر - برخلاف تقابل معمول دو جریان فقها و صوفیه - است. حتی در بسیاری از موارد رابطه بسیار نزدیک و برادرانه‌ای با یکدیگر دارند.

مورد دیگر احترام شایان توجه مردم عادی به صوفیه‌هاست که ایشان را دارای کرامت و منشأ خیر و برکت می‌دانند و به همین لحاظ احترام و تکریم صوفیه‌ها را بر خود واجب می‌دانند. به همین علت تصوف در میان مردم قدرت فراوانی دارد. نکته دیگر اینکه اغلب مزارهای صوفیه به زیارتگاه تبدیل می‌شوند.

طرح

سال چهارم - شماره ۱۶ - زمستان ۱۳۸۴

پی‌نوشتها:

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با رئیس جمهور موقت افغانستان و رهبران مجاهدان افغانی. مجموعه سخنان معظم‌له، ص ۵۳۶، تاریخ سخنرانی: ۱۳۶۸/۷/۱۱.
۲. جواد بابکراد، «نخستین پرتو اصلاح در خراسان»، مجله بررسیهای تاریخی، ستاد ارتشتاران، ش ۴، سال ششم، ص ۵۶.
۳. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۰۸.
۴. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۵۰.
۵. منبع اصلی این قسمت، کتاب ارزش میراث صوفیه، دکتر عبدالحسین زرین کوب، نشر امیرکبیر، چاپ دهم، ۱۳۸۲، ص ۹۸ به بعد؛ و طرائق الحقایق، ج ۳ است.
۶. از میان صوفیان و زاهدان ایران، حکایت حال ابراهیم ادهم شباهت بسیار به زندگی بودا و احوال او دارد، و شاید همچنان که گلدزیهر معتقد است افسانه زندگی او از روی داستان بودا ساخته شده باشد. گویند او از امیرزادگان بلخ بود که به سبب تمایلش به زهد و عرفان از سرملک و مال برخاست و جامه پشمین پوشید، و سر در بیابان نهاد به سیاحت و ریاضت و عبادت پرداخت. و داستان زهد و ریاضت و کرامات او در ادبیات فارسی مشهور است. وفات او را میان سالهای ۱۶۰ و ۱۶۶ق دانسته‌اند. وی به صحبت سفیان ثوری و فضیل عیاض رسیده است، رابعه عدویه و ابوحنفیه و داود طائی را دیده و با آنان صحبت داشته و شقیق بلخی طریقت از او گرفته است. دایرة المعارف اسلام، ذیل ابراهیم ادهم.
۷. ابوعلی، شقیق بن ابراهیم از اهالی بلخ و یگانه وقت و شیخ زمان و از مشاهیر تصوف در خراسان و نخستین کسی بود که در آن سامان در علوم احوال سخن رانده است. پیرو طریقت ابراهیم ادهم بود. نوشته‌اند که در خدمت امامان موسی کاظم و امام رضا (علیهما السلام) بوده است و به سال ۱۷۴ یا ۱۹۴ق درگذشته است.
۸. ابو عبدالرحمن حاتم بن عنوان الاصم و یا حاتم بن عنوان و یا حاتم بن یوسف، از اکابر مشایخ خراسان، شاگرد شقیق بلخی در طریقت و مصاحبت او و استاد احمد بن خضرویه بود. وفاتش در واشجرد بلخ به سال ۲۲۷ق واقع شد. وی از طبقه اول صوفیان و قدمای مشایخ خراسان است.
۹. ابو حامد، احمد بن خضرویه بلخی از بزرگان مشایخ خراسان بود که صحبت ابوتراب نخشی و حاتم اصم را یافت و به نزد بایزید بسطامی رحل اقامت افکند. او در میان مشایخ آن سامان به فتوت مذکور بود و عطار او را با نعت «آن جوانمرد راه، آن پاکباز درگاه» ستوده است. وی در نیشابور به زیارت ابو حفص نیشابوری نایل آمد و در سال ۲۴۰ق درگذشت.
۱۰. شیخ الاسلام عبدالله انصاری هروی در دوم شعبان سال ۳۹۶ق مصادف با نیمه ماه ثور ۳۸۵ش در ایام سلطان محمود غزنوی، در کهندژ هرات در سرایی نزدیک آرامگاه امامزاده ابوالقاسم بن جعفر الصادق (علیه السلام) به دنیا آمد. پدر او ابومنصور خود از صوفیان بلخ بود و از اعقاب خواجه ایوب انصاری که بعد از مسافرت به هرات در بازار آن شهر دکانی داشت. او هشتاد سال زندگی کرد و شاهد اوج و سقوط غزنویان و تاخت و تاز سلجوقیان به هرات بود. وی سفری نیز به بلخ داشته است. او در سراسر زندگانی به تعلیم اشتغال ورزید و راه مجاهدت و ریاضت سپرد و با استیلائی تام به دو

- زبان تازی و پارسی آثاری از خود برجای گذاشت. از آثار او می‌توان به *منازل السائرین*، *صد میدان*، *طبقات الصوفیه*، *الهی‌نامه* و کتب دیگر در ادب و عرفان اشاره کرد.
۱۱. مروج سلسه چشتمه خواجه احمد بوده است. چون او از قرای چشت که از قرای اطراف هرات است برخاسته، آن طریقه به نام قریه وی به چشتمه شهرت یافته است. *بیستان السیاحه*، حاج‌زین‌العابدین شیروانی، ص ۶۲۰؛ *طرایق الحقایق*، ج ۲، ص ۳۵۱.
۱۲. *اولیویه روی، افغانستان، اسلام و نوگرایی اسلامی*، ترجمه ابوالحسن سرومقدم، چاپ مشهد، ۱۳۶۹.
۱۳. همان.
۱۴. پیرسیداحمد گیلانی، رهبر این فرقه که رئیس حزب محاذ ملی افغانستان بود، قبل از دوران جهاد مسئول نمایندگی شرکت پژو در کابل بود. فرزند او در انتخابات اخیر ریاست جمهوری افغانستان از کاندیداهای این پست و از رقبای آقای کرزای بود که سرانجام به نفع آقای کرزای از انتخابات کناره گرفت.
۱۵. *رشحات*، ص ۴۲؛ *انیس الطالبیین*، ص ۶۶؛ *نفحات الانس*، جامی، ص ۳۸۶.
۱۶. از تقسیمات نسبی در افغانستان در کنار سادات، خواجه‌ها و میرها که خود را از اعقاب پیامبر یا خلفای راشد می‌دانند.
۱۷. *مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف*، دکتر سیدضیاءالدین سجادی، انتشارات سمت.
۱۸. *دائرة المعارف تشیع*، ج ۲، مبحث سادات افغانستان.
۱۹. *آموزه‌های شاه نعمت‌الله ولی*، مقاله دکتر روان فرهادی (اهل افغانستان و استاد در دانشگاه ایالتی سن خوزه آمریکا)؛

THE TEACHINGS OF SHĀH NE'MATULLĀH WALI (1330-1429 CE) Dr. A. G. Ravān Farhādī (Afghanistan) San Jose State University, October 11, 2002

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

طهری